

پیشخوان

کارنامه حلقه کبان در آیین یک پژوهش

انتقال چپ اسلامی به اردوگاه لیبر الیسم

■ علی احمدی فراهانی



انتقال چپ اسلامی به اردوگاه لیبر الیسم در دهه ۷۰ از داستان‌های خواندنی دوره جمهوری اسلامی است. این ماجرا در اثر پژوهشی روشنفکری دینی- سکولار به تالیف

کاظم سام دلیری تشریح شده است. در واقع این موضوع از سرفصل‌های پژوهشی مرکز اسناد انقلاب اسلامی بوده و از سوی همین مرکز نیز نشر یافته است. تا زمانی‌ ناشر در معرفی این کتاب به نکات

پی‌آمدها اشاره برده است:

«اعضای حلقهٔ کبان جمعی متشکل از تعدادی نیروهای چپ جمهوری اسلامی بودند که در اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ گرد هم آمدند. همه‌اعضای کبان تحصیل‌کرده بودند و عامل مشترک دیگر، دگراندیشی آنان نسبت به جریان اصیل انقلاب اسلامی بود. این دگراندیشی موجب پیوند آنان با آن جریان‌ات فرهنگی - علمی شد که در میان نیروهای انقلابی اسلام‌گرا جزو اقلیت به حساب می‌آمدند. اعضای حلقه کبان از حیث سیاسی و خطبندی‌های مرسوم زمانه، به جناح چپ انقلاب اسلامی تعلق داشتند. برخی از آنان در احزاب و گروه‌های انقلابی حضور داشته و برخی دیگر مسئولیت‌هایی در دولت چپ‌گرای موسوی داشتند. با این حال تفکرات اعضای حلقه کبان متمایز با جریان غالب چپ اسلامی داشت که متأثر از اندیشه‌های امام خمینی (ره) بود و به آن افتخار می‌کرد، اما چپ‌گرایی اعضای حلقه کبان متأثر از اندیشه‌های روشنفکری دینی پیشی از انقلاب اسلامی به‌خصوص دکتر شریعتی بود. البته یک جریان حداقلی اما پسر وزن، در میان اعضای کبان تأثیرات زیادی از روشنفکری دینی راست

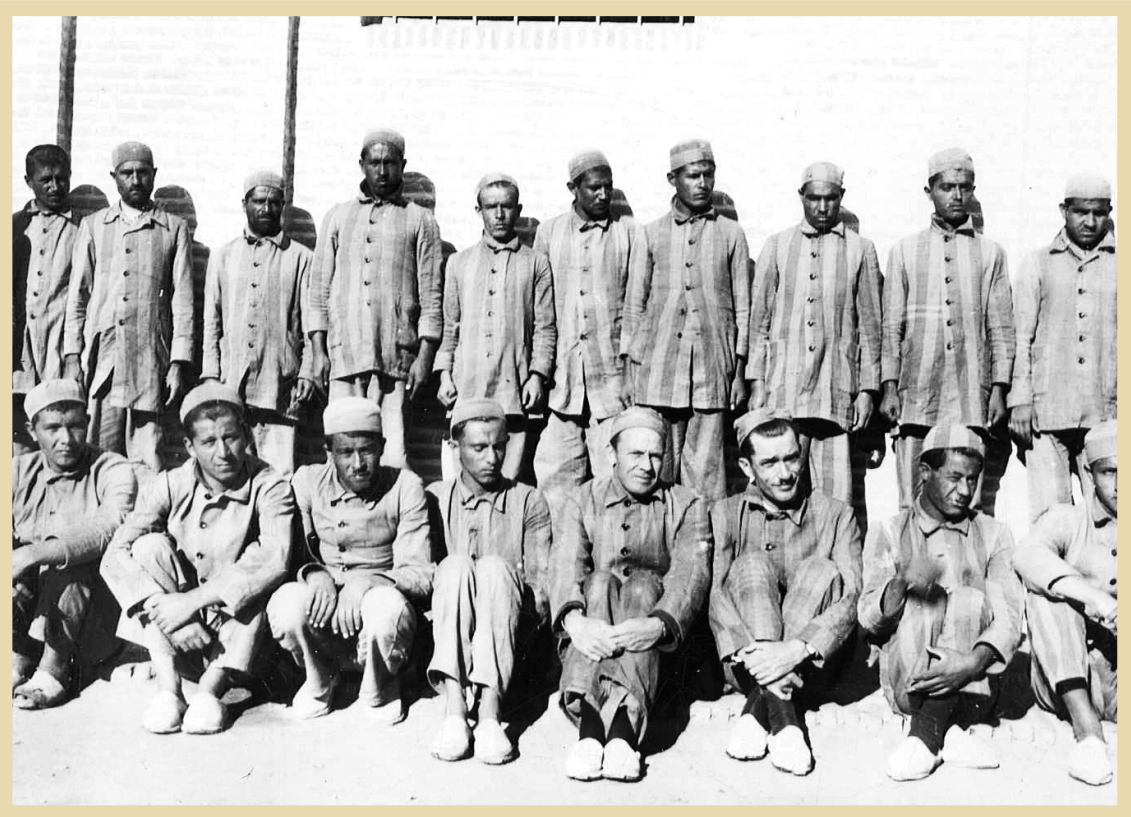


▼ عبدالکریم سروش از اعضای شاخص حلقه کبان

پیش از انقلاب (یعنی مهندس بازرگان) پذیرفته بود. این جریان هرچند از حیث عددی در اقلیت بود، اما توانست بر جو این جمع غالب شده و آن را تحت تأثیر قرار دهد، به‌گونه‌ای که اندک اندک تمام اعضای حلقه با آن همراه شدند، یعنی مدتی پس از فعالیت حلقه کبان از حیث هویت دیگر نمی‌شد عنوان چپ بر آن نهاد، زیرا این گروه با چرخش کامل به سمت راست و اندیشه‌های لیبرالیستی تغییر مسیر داد. روی خوش کبان به اعضای حلقه آزاد، پس از عذرخواهی از تندروی‌ها در حق آنان و بعدها اتحاد استراتژیک با احزاب و گروه‌های مختلف و در یک چشمه فراگرفتن - در دوره اصلاحات به‌عنوان اصلاح‌طلب - همه از نشانه‌ها والته از فعالیت این گروه‌های چریان است. جمع کوچک کبان به دلیل تمرکز بر کار فکری و تمسک به اندیشه‌های لیبرالیستی - که دارای ذخایری غنی در غرب بود - آرام آرام توانست از حیث فکری بر جناح چپ اسلامی غلبه پیدا کرده و آن را با خود همراه کند. این تغییر به طور مشخص در میان گروه‌هایی مانند دفتر تحکیم وحدت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران که برخی افراد آن از اعضای حلقه کبان بودند، به وضوح آشکار است. پس از دوم خرداد، حلقه کبان منبعی غنی از نظریات و اندیشه‌های نو را در اختیار مطبوعات دوم خرداد قرار داد که بعضاً از سوی اعضای همین حلقه تأسیس یا اداره می‌شد. به همین علت، این دوره موجی از اندیشه‌های نو البته نسبت به فضای انقلابی- اسلامی ایران از طریق حلقه کبان وارد فضای فرهنگی جامعه شد و آذهان عامه مردم را آماج خود قرار داد. از این پس اعضای حلقه کبان، نقش اندیشه‌ای خود را که سال‌ها در ماهنامه کبان - سیاسی در آمیختند. به همین خاطر در دوره دوم خرداد، اعضای حلقه کبان از طریق مطبوعات، تلاش‌هایی در جهت عملیاتی کردن اندیشه‌های پیش ساخته داشتند...»

عاریخ

تاریخ ۸۸۶۹۳۷۴



جمعی از زندانیان در یکی از محبس‌های رضاخان

امروزه رسانه‌های جفت و طاق اسرائیلی /انگلیسی /امریکایی، در بیلان دهی از کارکرد رضاخان از سرپاس مختاری‌ها، پزشک احمدی‌ها و نظایر آنان نمی‌گویند، چه اینکه سببیت و توحش قزاق در مقام حکومت داری را عیان می‌سازد. با این همه دنیای امروز دنیای تسهیل ارتباطات است. آنان هر قدر نیز در اغواگری و وسایل ایجاد آن دست بالا داشته باشند، نمی‌توانند حقیقت را برای همیشه پنهان دارند. بیداری سر نوشت محتوم انسان جست‌وجوگر است

را بر عهده داشت، عنوان کرده که احمدی مدام در زندان بی‌قراری می‌کرده می‌گفته: تمام جنایت‌ها را به سرکچل من انداخته‌اند، اینها می‌خواهند یکی را قربانی کرده و بقیه را تبرئه کنند، در این وسط من را به‌عنوان قربانی انتخاب کرده‌اند! اینها از روی دلسوزی من را محاکمه نکرده‌اند، فقط قصد تبرئه خود را داشته‌اند. با وجود تلاش‌های پزشک احمدی، سرانجام او را در میدان شهر آورده و اعدام می‌کنند. بررسی کارنامه پزشک احمدی نشان دهنده استفاده حکومت‌های دیکتاتوری از افرادی است که به دلیل شرایط روانی و عقده‌های مختلف و احساس حقارت، مستعد انجام هر گونه جنایتی هستند. این حکومت‌ها این امکان را برای این افراد فراهم می‌کنند تا عقده‌های روانی خود را در راستای اهداف دیکتاتورها تخلیه کنند، از این رو آنان را مأمور کشتن و قتل‌عام‌ها کرده و مخالفان خود را حذف می‌کنند.سای این وجود همین دیکتاتورها هرزمانی که احساس می‌کنند در خطر هستند، با نسبت دادن جنایت‌های صورت گرفته به آنها این افراد را قربانی می‌کنند. از همین رو بعد از شهریور ۱۳۲۰،اشخاصی مانند پزشک احمدی محاکمه می‌شوند.اما رضاخانی که فرمان‌دهنده تمام این جنایت‌ها بوده، لقب رضاشاه کبیر می‌گیرد...»

■ مظفر فیروز، بی‌خوی خون نصرت‌الدوله فیروز

خاندان عبدالحسین میرزا فرمانفرمانیان، از رضاخان فراوان ضربه خورده بودند. با این همه پس از شهریور ۲۰ نمی‌توانستند به محاکمه و مجازات وی بپردازند. انگلستان از راه مسکنه فراری داده بود. هم از این روی مصمم شدند تا جلادش را دستگیر و به دست دادگاه بسپارند. همانگونه که اشارت رفت، مظفر فیروز در دستگیری و عودت پزشک احمدی، نقشی مهم ایفا کرد. آنگونه که ابوالحسن سعیدی نوری فعال سیاسی وقت در یادداشت‌های خویش به این امر اشارت برده است:

«مظفر فیروز فرزند فیروزمیرزا معروف به نصرت‌الدوله، یکی از فرزندان فرمانفرما... مردی است جاه‌طلب و فعال و انتقام‌جو که نسبت به رضاشاه و عمال او کینه داشت که جز نصرت‌الدوله از زندانی کرد و او را در زندان کشت؟ شاید یکی از مهم‌ترین عوامل بازداشت سرپاس مختاری رئیس شهربانی دوره رضاشاه - که پس از ۲۵شهریور که شاه از تهران رفت - به خیال مسافرت از ایران بود و کشتن او در سال‌های پیش از اعدام پزشک احمدی بوده شد، ولی قوه‌های اش در محاکم گوناگون ایران موجب شد که اجرای حکم مرگش تا امروز به تعویق بيفتد. البته ظاهراً برخی از افراد تلاش می‌کردند تا مانع از اعدام پزشک احمدی شوند. این افراد با دلایل و انگیزه‌های مختلف، به چنین اقدامی دست می‌زدند. از جمله افرادی که در این زمینه بسیار تلاش کرد، احمد کسروی وی. وی علاوه بر پزشک احمدی از سرپاس رکن‌الدین مختاری رئیس شهربانی نیز حمایت می‌کرد. کسروی در نهایت و بر اثر تلاش‌های زیاد، توانست سرپاس مختاری را از جنایاتی که مرتکب شده بود، تبرئه کند. به این ترتیب مختاری به جای اعدام، به هشت سال زندان محکوم شد. غیر از کسروی، احمدی خود نیز برای تبرئه شدنش بسیار تلاش کرد. او با استدلال‌های غیرمنطقی بر آن بود تا نشان دهد، زیر فشار سیاسی بوده پزشک احمدی جمع شدند، در واقع به تماشای پایان رضاخان آمده بودند. امری که پزشک سرنگ به دست هم آن را از نظر دور نداشت و در واپسین ساعات حیات، آن را در حضور مردم فریاد کرد! سرگرد غلامحسین بقیعی در کتاب خاطرات خود آخرین لحظات زندگی جلاد را اینگونه به تاریخ سپرده است:

«یکی از مسائل مهم روز که پیوسته در مطبوعات منعکس می‌شد، محاکمه پزشک احمدی بود. یک روز روزنامه فروش‌ها داد می‌زدند: فوق‌العاده! به دار زدن پزشک احمدی! فردا در میدان توپخانه! فوق‌العاده! اذان صبح خود را به آنجا رساندم. غوغای غریبی بر پا بود. یک تیر چوبی بسیار بلند با فرقه و طناب مخصوص، در ضلع غربی میدان به چشم می‌خورد. نماینده دادستان کخش را فرانت کرد و قاضی عسکر گفت: استغفار تو توبه کند و از مأمورین تقاضا کرد که اجازه دهند محکوم را رکعت نماز بخواند. پس از نماز، روی چهارپایه زیر چوبه‌دار ایستاد و فریاد زدای مردم من قاتل نیستم، یگانه گناهم اینه که دستور مافوقم را اجرا کرده‌ام و حال چون از همه ضعیف‌ترم همه چیز به

شاه‌قاتل اصلی است

می‌خواهند مرا قربانی کنند!

نفر مظلوم تنها در زندان قصر جان سپردند. جنایات و آدم‌کشی‌های او و فجاج عمال نظمیه مختاری را تاریخ جنایتی دنیا از یاد نخواهد برد...»

■ «امپول هوا» به مثابه آسان‌ترین راه

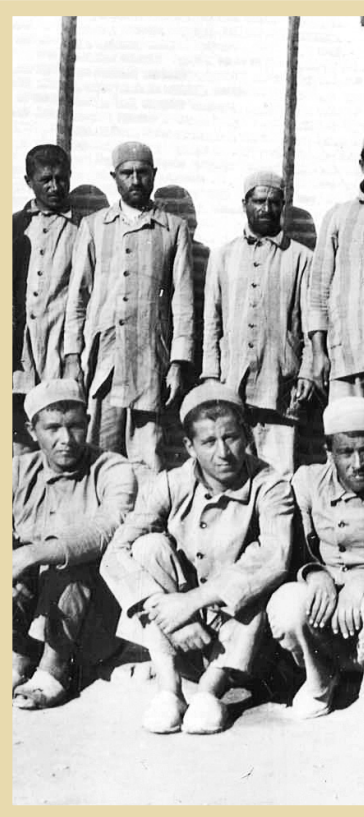
شهرت و موفقیت پزشک احمدی، در یافتن و اعمال آسان‌ترین راه برای حذف مخالفان سیاسی بود. او دریافته بود که با پر کردن سرتگ از امپول هوا و تخلیه آن در رگ زندانیان، مقصود اعلیحضرت سریع‌تر و مناسب‌تر برآورده خواهد شد. هم از این طریق و رعنت رفته نامی و جایگاهی یافت. زهرا سعیدی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در این باره می‌نویسد:

«احمدی در سال ۱۳۱۰ و در دوره ریاست ابریم بر شهربانی وارد این سازمان شد. جزئیات چندانی درباره چگونگی ورود احمدی به شهربانی وجود ندارد. مشخص نیست او با کمک چه کسی به شهربانی رفت، اما هر چه که هست، احمدی موفق شد در یکی از بخش‌های مهم شهربانی طبیب مخصوص شود. این شغل در حالی به وی سپرده شده بود که احمدی گرچه به‌ظاهر تجربه‌هایی در زمینه طبابت به‌دست آورده بود، اما به هیچ‌وجه سواد یک پزشک معمولی را نداشت. ورود مرموزانه احمدی به شهربانی باعث شد بسیاری از کارهای او پنهان بماند، اما در دوره ریاست رکن‌الدین مختاری، نام احمدی به‌تدریج بر



احمدی معروف به پزشک احمدی

شهربانی او با دستگیری و اعدام شخصیت‌های سیاسی-چپون آیت‌الله سیدحسین مدرس، نصرت‌الدوله فیروز، عبدالحسین تیمورتاش، سردار اسعد بختیاری، فرخی یزدی، دکتر تقی ارانی - که در زندان شهربانی به نام کسالت و در اصل به شیوه مایه‌کوبی و بسا تزریق امپول هوای پزشک احمدی طبیب زندان جان باخت - یا انداختن شیش تیغوس به جان آنها به حیثات آنها پایان می‌داد. این نهاد با اقداماتی این‌چنینی چنان وحشتی در دل همه‌انداخته بود که از آزادی عقیده و انتظار امنیت جان و مال دست برداشته بودند. کار کردی که استفاده از این روش برای رژیم داشت، در واقع همین بود تا صداهای مخالف خاموش شود، اما طبیعتاً نهاد سلطنت به تنهایی قادر به انجام دادن این کار نبود. در دوره حکمرانی پهلوی اول، کارگزاران مختلفی نقش آفرینی کردند، اما شاه نزدیک‌ترین و وفادارترین آنها را انتخاب و از آنها در شرایط تهدید به نفع بقای خود استفاده کرد. فرایه ماند سرهنگ درگاهی، رکن‌الدین مختاری و پزشک احمدی در این دستگاه‌نقشی بی‌بدیل یافتند. سرهنگ محمدخان در گاهی معروف به چاقو هر چه رضاخان اراده می‌کرد، انجام می‌داد. از پرنده‌سازی برای اشخاص یا به زندان انداختن افراد بی‌گناه و حتی ترور آزادی‌خواهان، همه در اختیار او بود. به همین جهت سردار سپه از همان ابتدا با اتخاذ سیاست ایجاد رعب در میان مخالفان و عامه مردم جامعه و سیاست تحبیب با کسانی که به او کرنش می‌کردند، زمینه را نه تنها برای ریاست‌وزرای خود فراهم کرد، بلکه این رویکرد جاده صاف‌کن او برای رسیدن به مقام شخص اول کشور شد. بعد از در گاهی نوبت به مختاری رسید تا وظیفه حذف مخالفان سیاسی را بر عهده گیرد. سرپاس رکن‌الدین مختاری در فاصله سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۱۳، رئیس شهربانی بود. او به درستی چه‌راهی را ناپوسی داشت! از طرفی نوازنده قهار ویولون بود و از طرف دیگر روزها در نظمیه به شکل آفرسری جدی و خشن نمایان می‌شد و برخی حتی بر این اعتقاد بودند که رسیدن رضاشاه به چنان قدرتی در سایه تلاش‌های چنین افرادی بود. در مدت ریاست او، چندین هزار



خوانشی از «پزشک احمدی»، به مثابه فصلی از مواجهه رضاخان با مخالفانش

شاه‌قاتل اصلی است می‌خواهند مرا قربانی کنند!

سسر زبان‌ها افتاد. دوره مختاری تقریباً مصادف بود با دوران تثبیت دیکتاتوری رضاشاه. در این دوره افراد زیادی از جمله احمدی، مأمور شکنجه و قتل مخالفان شدند. به این ترتیب مخالفان زیادی نیز زندانی، تبعید یا کشته شدند. برای شکنجه و قتل مخالفان سیاسی روش‌های مختلفی وجود داشت، اما ظاهراً روش پزشک احمدی یکی از آسان‌ترین‌ها بود. پزشک احمدی از طریق تزریق سرتگ هوا مخالفان سیاسی را از سر راه برمی‌داشت. البته بهترین روش از منابع گفته‌اند که احمدی، از روش‌های دیگری نیز استفاده می‌کرد. تزریق سم در غذاها (از جمله جوجه‌های پریان)، یکی از این روش‌ها بود. درباره انتخاب این روش‌ها و استفاده از آنها آمده است: روش آسان‌تری هم برای از میان برداشتن و به قتل رساندن مخالفان وجود داشت و آن بهره‌گیری از تخصص پزشکیان ماهر و حاذق، در تزریق امپول هوا و نظیر آن به بخت برگشتگان سیاسی و نیز غیرسیاسی، در بیمارستان شهربانی یا محلی دیگر بود. در تمام دوران سلطنت مخوف رضاشاه، دست کم دو تن را می‌شناسیم که به همین عنوان نام‌آور شدند: اولین آنها دکتر علیم‌الدوله دومین عوامل بازداشت سرپاس مختاری و به کشور پیش از آن شاگرد دوافروش بود، طی دوران ریاست مختاری بر شهربانی، قتل‌درمانی مخالفان را بر عهده داشت و در این وظیفه خطیر بسیار با موفقیت عمل می‌کرد. احمدی با این روش بسیاری از مخالفان سیاسی و افراد نامی را به قتل رساند...»

■ شهریور ۲۰ و افول بخت پزشک پسر آوازه

شهربانی با فراررشدن شهریور ۲۰ و اخراج رضاخان از ایران، نوبت به قربانی کردن خادسان دون پایه و بدنام وی رسید. پزشک احمدی که شرایط را به نفع خود نمی‌دید به عراق گریخت، اما با پی جویی‌های مظفر رئیس شهربانی به قتل می‌رسانید. فعالیت مظفر فیروز بود که با ارتباط با سفارت انگلیس، در همان اوایل مهر ۱۳۲۰ توانست به دست ارتش انگلیس

- که غرب ایران را در اشغال داشت- سرپاس مختاری را توقیف کرده و به تهران آورد...»

■ در پای چوبه‌دار پزشک احمدی مردمی که در میدان توپخانه تهران و پای‌دار پزشک احمدی جمع شدند، در واقع به تماشای پایان رضاخان آمده بودند. امری که پزشک سرنگ به دست هم آن را از نظر دور نداشت و در واپسین ساعات حیات، آن را در حضور مردم فریاد کرد! سرگرد غلامحسین بقیعی در کتاب خاطرات خود آخرین لحظات زندگی جلاد را اینگونه به تاریخ سپرده است:

«یکی از مسائل مهم روز که پیوسته در مطبوعات منعکس می‌شد، محاکمه پزشک احمدی بود. یک روز روزنامه فروش‌ها داد می‌زدند: فوق‌العاده! به دار زدن پزشک احمدی! فردا در میدان توپخانه! فوق‌العاده! اذان صبح خود را به آنجا رساندم. غوغای غریبی بر پا بود. یک تیر چوبی بسیار بلند با فرقه و طناب مخصوص، در ضلع غربی میدان به چشم می‌خورد. نماینده دادستان کخش را فرانت کرد و قاضی عسکر گفت: استغفار تو توبه کند و از مأمورین تقاضا کرد که اجازه دهند محکوم را رکعت نماز بخواند. پس از نماز، روی چهارپایه زیر چوبه‌دار ایستاد و فریاد زدای مردم من قاتل نیستم، یگانه گناهم اینه که دستور مافوقم را اجرا کرده‌ام و حال چون از همه ضعیف‌ترم همه چیز به

د

امروزه رسانه‌های جفت و طاق اسرائیلی /انگلیسی /امریکایی، در بیلان دهی از کارکرد رضاخان از سرپاس مختاری‌ها، پزشک احمدی‌ها و نظایر آنان نمی‌گویند، چه اینکه سببیت و توحش قزاق در مقام حکومت داری را عیان می‌سازد. با این همه دنیای امروز دنیای تسهیل ارتباطات است. آنان هر قدر نیز در اغواگری و وسایل ایجاد آن دست بالا داشته باشند، نمی‌توانند حقیقت را برای همیشه پنهان دارند. بیداری سر نوشت محتوم انسان جست‌وجوگر است

را بر عهده داشت، عنوان کرده که احمدی مدام در زندان بی‌قراری می‌کرده می‌گفته: تمام جنایت‌ها را به سرکچل من انداخته‌اند، اینها می‌خواهند یکی را قربانی کرده و بقیه را تبرئه کنند، در این وسط من را به‌عنوان قربانی انتخاب کرده‌اند! اینها از روی دلسوزی من را محاکمه نکرده‌اند، فقط قصد تبرئه خود را داشته‌اند. با وجود تلاش‌های پزشک احمدی، سرانجام او را در میدان شهر آورده و اعدام می‌کنند. بررسی کارنامه پزشک احمدی نشان دهنده استفاده حکومت‌های دیکتاتوری از افرادی است که به دلیل شرایط روانی و عقده‌های مختلف و احساس حقارت، مستعد انجام هر گونه جنایتی هستند. این حکومت‌ها این امکان را برای این افراد فراهم می‌کنند تا عقده‌های روانی خود را در راستای اهداف دیکتاتورها تخلیه کنند، از این رو آنان را مأمور کشتن و قتل‌عام‌ها کرده و مخالفان خود را حذف می‌کنند.سای این وجود همین دیکتاتورها هرزمانی که احساس می‌کنند در خطر هستند، با نسبت دادن جنایت‌های صورت گرفته به آنها این افراد را قربانی می‌کنند. از همین رو بعد از شهریور ۱۳۲۰،اشخاصی مانند پزشک احمدی محاکمه می‌شوند.اما رضاخانی که فرمان‌دهنده تمام این جنایت‌ها بوده، لقب رضاشاه کبیر می‌گیرد...»

■ مظفر فیروز، بی‌خوی خون نصرت‌الدوله فیروز

خاندان عبدالحسین میرزا فرمانفرمانیان، از رضاخان فراوان ضربه خورده بودند. با این همه پس از شهریور ۲۰ نمی‌توانستند به محاکمه و مجازات وی بپردازند. انگلستان از راه مسکنه فراری داده بود. هم از این روی مصمم شدند تا جلادش را دستگیر و به دست دادگاه بسپارند. همانگونه که اشارت رفت، مظفر فیروز در دستگیری و عودت پزشک احمدی، نقشی مهم ایفا کرد. آنگونه که ابوالحسن سعیدی نوری فعال سیاسی وقت در یادداشت‌های خویش به این امر اشارت برده است:

«مظفر فیروز فرزند فیروزمیرزا معروف به نصرت‌الدوله، یکی از فرزندان فرمانفرما... مردی است جاه‌طلب و فعال و انتقام‌جو که نسبت به رضاشاه و عمال او کینه داشت که جز نصرت‌الدوله از زندانی کرد و او را در زندان کشت؟ شاید یکی از مهم‌ترین عوامل بازداشت سرپاس مختاری رئیس شهربانی دوره رضاشاه - که پس از ۲۵شهریور که شاه از تهران رفت - به خیال مسافرت از ایران بود و کشتن او در سال‌های پیش از اعدام پزشک احمدی بوده شد، ولی قوه‌های اش در محاکم گوناگون ایران موجب شد که اجرای حکم مرگش تا امروز به تعویق بيفتد. البته ظاهراً برخی از افراد تلاش می‌کردند تا مانع از اعدام پزشک احمدی شوند. این افراد با دلایل و انگیزه‌های مختلف، به چنین اقدامی دست می‌زدند. از جمله افرادی که در این زمینه بسیار تلاش کرد، احمد کسروی وی. وی علاوه بر پزشک احمدی از سرپاس رکن‌الدین مختاری رئیس شهربانی نیز حمایت می‌کرد. کسروی در نهایت و بر اثر تلاش‌های زیاد، توانست سرپاس مختاری را از جنایاتی که مرتکب شده بود، تبرئه کند. به این ترتیب مختاری به جای اعدام، به هشت سال زندان محکوم شد. غیر از کسروی، احمدی خود نیز برای تبرئه شدنش بسیار تلاش کرد. او با استدلال‌های غیرمنطقی بر آن بود تا نشان دهد، زیر فشار سیاسی بوده پزشک احمدی جمع شدند، در واقع به تماشای پایان رضاخان آمده بودند. امری که پزشک سرنگ به دست هم آن را از نظر دور نداشت و در واپسین ساعات حیات، آن را در حضور مردم فریاد کرد! سرگرد غلامحسین بقیعی در کتاب خاطرات خود آخرین لحظات زندگی جلاد را اینگونه به تاریخ سپرده است:

«یکی از مسائل مهم روز که پیوسته در مطبوعات منعکس می‌شد، محاکمه پزشک احمدی بود. یک روز روزنامه فروش‌ها داد می‌زدند: فوق‌العاده! به دار زدن پزشک احمدی! فردا در میدان توپخانه! فوق‌العاده! اذان صبح خود را به آنجا رساندم. غوغای غریبی بر پا بود. یک تیر چوبی بسیار بلند با فرقه و طناب مخصوص، در ضلع غربی میدان به چشم می‌خورد. نماینده دادستان کخش را فرانت کرد و قاضی عسکر گفت: استغفار تو توبه کند و از مأمورین تقاضا کرد که اجازه دهند محکوم را رکعت نماز بخواند. پس از نماز، روی چهارپایه زیر چوبه‌دار ایستاد و فریاد زدای مردم من قاتل نیستم، یگانه گناهم اینه که دستور مافوقم را اجرا کرده‌ام و حال چون از همه ضعیف‌ترم همه چیز به

جست‌وجوگر است.

امروزه رسانه‌های جفت و طاق اسرائیلی /انگلیسی / امریکایی، در بیلان دهسی از کارکرد رضاخان از پزشک احمدی‌ها و نظایر او نمی‌گویند، چه اینکه سببیت و توحش قزاق در مقام حکومت‌داری را عیان می‌سازد. با این همه دنیای امروز، دنیای تسهیل ارتباطات است. آنان هر قدر نیز در اغواگری و وسایل تحقق آن دست بالا داشته باشند، نمی‌توانند حقیقت را برای همیشه پنهان دارند. بیداری سر نوشت محتوم انسان جست‌وجوگر است.